



یادداشت

عفو" را باور نکنیم، مبارزه برای آزادی زندانیان را سازمان دهیم!"

صادق کار



مهم و ضروری است در کنار اقدامات مختلف حداقل یک روز هفته را به مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی اختصاص داد و در آن روز معیین (بعنوان مثال شنبه های اعتراضی) در شهرهای بزرگ برای آزادی زندانیان بصورت اقدامات مشترک شروع کرد. فراموش نباید کرد اینهایی که در زندان هستند ذخیره و سرمایه ارزشمند جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی برای رهایی مردم و کشور ما از قید دیکتاتوری و ارتجاع و بی عدالتی هستند!

عفو بین المللی روز گذشته نسبت به خطر اعدام چهار جوان بلوچ که در جریان اعتراضات چند ماه گذشته مردم در بلوچستان دستگیر شده اند هشدار داده است و از رئیس قوه قضائیه خواسته است حکم اعدام ابراهیم نارویی، کامبیز خروت، منصور دهمرده و شعیب میربلوچ زهی ریگی را لغو و در مورد محاکمه منصور هوت و نظام الدین هوت تجدید نظر کند.

صدور احکام های تازه اعدام برای کسانی که به واسطه شرکت در اعتراضات جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی شرکت داشته اند در شرایطی صورت می گیرد که روسای دسگاه قضایی رژیم صحبت از بازداشت ۸۰ هزار نفر و آزادی و "عفو" شدگان تا نوروز کرده اند.

تعدادی نیز که شمار آنها از طرف سرکردگان سرکوب اعلام نشده تا کنون با سپردن وثیقه آزاد شده اند. با این حال تعداد آزاد شدگان در مقایسه با ۸۰ هزار نفر بازداشت شدگان اندک است و دوهفته بیشتر به عید نمانده هنوز خبری از آزادی زندانیان نیست.



رهبران تشکلهای معلمان و کارگران حتی اسماعیل عبدی که دوران زندان طولانی خود را از سر گذرانده و بایستی قبل از عفو آزاد می شد هنوز در زندان است.

"عفو" زندانیان به نظر می رسد تظاهری بیش از طرف رژیم برای گمراه کردن نهادهای بین المللی و کاستن فشارهای آنها و جلوگیری از اعتراض مردم نبوده است. چرا که نه تنها سازمانگران اعتراضات و رهبران اصلی نهادهای مدنی، رهبران و فعالین دانشجویی، و وکلای زندانی آزاد نشدهاند، بلکه اعمال محدودیت ها برای زندانیان تداوم داشته است.

قبلا نیز آمارهایی از ۱۰۰ نفر که در بیدادگاه های حکومتی حکم اعدام برایشان صادر شده توسط مسئولین قضایی داده شده است. از مجموع برخوردها و مانورهای رژیم در برخورد با زندانیان تا حدودی میشود دریافت که رژیم به رغم دادن وعده عفو قصد ندارد همه زندانیان را آزاد کند و عفو یک تاکتیک موقتی برای خرید وقت است.

وقتی در خیابان دوباره گشتهای حجاب اجباری را راه می اندازند، دختران دبستانی و دبیرستانی را با گاز شیمیایی مورد حمله قرار می دهند و احکام اعدام های تازه صادر می کنند، نمی شود از خطراتی که جان زندانیان و محکوم شدگان به اعدام را تهدید می کند غفلت کرد و مبارزه مستمر برای آزادی بی قید و شرط همه زندانیان در داخل و کشور در دستور کار قرار نداد. صدور احکام انتقامجویانه برای جوانان بلوچ به تنهایی گویای فریبکارانه بودن ادعای عفو مسئولین رژیم است. پ

مهم و ضروری است در کنار اقدامات مختلف حداقل یک روز هفته را به مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی اختصاص داد و در آن روز معین (بعنوان مثال شنبه های های اعتراضی) در شهرهای بزرگ برای آزادی زندانیان بصورت اقدامات مشترک شروع کرد. فراموش نباید کرد اینهایی که در زندان هستند ذخیره و سرمایه ارزشمند جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی برای رهایی مردم و کشور ما از قید دیکتاتوری و ارتجاع و بی عدالتی هستند

مبارزه متحدانه برای توقف اعدام ها و آزادی کلیه زندانیان سیاسی را تشدید کنیم!

ما از جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی حمایت می کنیم!

همه با هم علیه سرکوب جنبش انقلابی سراسری متحدانه مبارزه کنیم!

تضمین اشتغال یا درآمد حداقل؟ بخش هفتم

جرمی سیکینگز



چالش: بیکاری و فقر سلامت در جامعهٔ پساکشاورزی

تحقیقات نه تنها داده‌هایی را در بارهٔ بروز فقر و ارتباطات آن با دیگر ناهنجاریها به دست می‌دهند، بلکه همچنین می‌توانند چهرهٔ آن را در حیات انسانها ترسیم کنند. نمونه‌های واقعی زیر از خانواده‌های فقیر را که از اولین تحقیق سراسری درآمدها و هزینه‌ها در سال ۱۹۹۳ انجام شد، در نظر بگیرید: خانم "ب"، که در ایالت لیمپوپو زندگی می‌کرد، نمونهٔ کلاسیکی از زنانی بود که معیشت اش به حواله‌های گاهگداری شوهرش وابسته بود. شوهر او کارگری ... بود که برای کار به مرکز صنعتی گائوتنگ مهاجرت کرده بود. خانم

پایان قرن بیستم شاهد یک روند فوق‌العاده و گستردهٔ "کشاورزی زدائی" در بسیاری از کشورهای "در حال توسعه" بود. در جوامعی که از دیرباز بر کار دهقانی یا دیگر اشکال کشاورزی بنا شده بودند، جمعیت عظیم جدیدی از مردم پا به حیات گذاشتند، که با معیشت کشاورزی روستائی و نظامات اجتماعی که در این نوع اقتصاد ریشه داشتند، قطع رابطه کرده بودند. آفریقای جنوبی به "یمن" سیاستهای بهیمی حاکمیت آپارتاید، از جنبه‌های مهمی در خط مقدم این روند قرار داشت. دولت آپارتاید به دلایل عمدتاً سیاسی، با راندن تعداد بسیاری از خانواده‌های آفریقایی از مزارع تجاری سفیدپوستان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و کشاورزی زدائی از جامعه آفریقای (bantustan) اسکان آنان در "مناطق بومی"، موسوم به بانتوستان جنوبی را به کمال رساند. این سیاست موجب ایجاد جمعیت اضافی حادی در این مناطق بومی شد و تولید کشاورزی در آنجا نیز تا حد زیادی از بین رفت. در پایان آپارتاید، کشاورزی خرده مالکی یا دهقانی سهم ناچیزی از تولید ملی را به خود اختصاص می‌داد، که حتی برای اکثر تهیدستان روستایی اهمیت چندانی نداشت.

بیشترین سهم درآمد در آفریقای جنوبی حاصل از بازار کار است. بخش غیررسمی، که تحت رژیم آپارتاید سرکوب شده است، در قیاس با بخش غیررسمی در بیشتر کشورهای آمریکای لاتین، بخش کوچکی را



تشکیل می دهد و فعالیتهای آن عمدتاً متوجه بقای خویش است، به این معنی که ماحصل آن درآمدهای ناچیزی اند که امکان زنده ماندن را می دهند، اما اجازه شکوفائی را نه. در این چارچوب، امکان کسب درآمد اساساً تنها با یافتن یک شغل فراهم می شود

متأسفانه بازار کار در آفریقای جنوبی، فرصتهای شغلی بسیار کمتری را نسبت به افراد جویای کار فراهم می آورد. در سال ۱۹۹۴، نرخ بیکاری حدود ۳۰ درصد نیروی کار بود. این نرخ در دهه بعد افزایش یافت و در سال ۲۰۰۱ از ۴۰ درصد نیروی کار هم فزونی گرفت. بیکاری در آفریقای جنوبی، با وجود رشد اقتصادی، مدام افزایش یافته است. دلیل این است که رشد اقتصادی، حداقل تا همین اواخر، رشد مبتنی بر ایجاد کار نبود. ماحصل رشد، به جای گسترش اشتغال، درآمدهای بالاتر برای افراد شاغل بود. با این حال، داده‌های اخیر حاکی از آن اند که فرصتهای شغلی افزایش داشته اند، البته با نرخ بسیار کمتر از افزایش نیروی بر (Cassim) و کاسیم (Bhorat) کار، به نحوی که سطح اشتغال و نرخ بیکاری توأم افزایش یافته اند. بورات این نظر اند که افزایش اشتغال به این معناست که آفریقای جنوبی به جای "رشد بیکاری"، رشد اشتغال و همکاریانش نشان داده اند که بخشی از این رشد اشتغال (Casale) ناقص را تجربه کرده است. کاسال ناشی از تغییر در اندازه گیری و معیار بیکاری بوده است. بقیه شاغل ایجادشده عمدتاً مشاغلی، نه در بخش رسمی، بلکه در بخش غیررسمی، و متوجه بقا بوده اند. رویهمرفته پیداست که رشد اقتصادی اخیر نیز موجب بهبود قابل توجهی، بیشتر از دهه‌های گذشته، در وضع تهیدستان نشده است

با توجه به سطح و روند بیکاری، جای تعجب نیست که دولتهای آفریقای جنوبی مکرراً در صدد استخراج آمار بیکاری برآمده اند. در بدو امر سعی شد تعریفی اروپایی محور از بیکاری را به عنوان تعریف رسمی مبنای قرار دهند. تعریف "سخت" یا "محدود" فقط شامل جویندگان فعال کار می‌شود. این ممکن است در اروپا یا آمریکای شمالی مناسب باشد، اما در آفریقای جنوبی که کمتر کسی از طریق فعالیتها و مجاری شناخته شده موفق به یافتن کار می شود، بسیار نامناسب است. در آفریقای جنوبی جویندگان کار غالباً به دوستان و خویشاوندانشان متوسل می شوند. این ارتباطات فرصتهای واقعی برای یافتن کار اند؛ هم به دلیل نبود فرصتهای شغلی رسمی و هم به دلیل این واقعیت که اکثر کارفرمایان خودشان فرصتهای شغلی خالی را از مجاری شخصی و به صورت شفاهی پر می کنند. این کیفیت جستجوی "فعال" را به یک تلاش عبث تبدیل می کند. این تعریف سهل انگارانه از بیکاری، که یادآور بریتانیای دوران تاجر است، نرخ بیکاری را تا ده درصد کمتر نشان می داد. متعاقباً وزرا و شخص رئیس جمهور در صدد راست آزمائی داده ها برآمدند. خود اهالی آفریقای جنوبی، برخلاف رهبرانسان، در این سردرگمی شریک نیستند. در دوره ده ساله پس از پایان آپارتاید تمام تحقیقات انجام شده نشان می دادند که جامعه مسئله بیکاری و خواست ایجاد شغل را مهمترین مشکل پیشاروی کشور و دولت می شناخته است

و همکاریانش نشان داده اند، "برخورداری (Leibbrandt) فقر مقدماً ریشه در بیکاری دارد. چنان که لایبرانت از دستمزد برای تعیین این که کدام خانوار قادر است مانع از سقوط خود به ورطه فقر گردد و حتی برای تعیین ابعادی که یک خانوار فقیر در زیر خط فقر قرار می گیرد، عامل مرکزی است". در خانوارهای فقیر، به طور متوسط تعداد بزرگسالان در دسترس برای کار کمتر است (یعنی نرخ مشارکت در خانوارهای فقیر پایینتر است)، و تعداد کمی از این بزرگسالان، شاغل اند (یعنی نرخ بیکاری در خانوارهای فقیر بالاتر است). در فقیرترین دهک درآمدی، از هر ده خانوار در نه خانوار هیچ کس شاغل نیست. در دومین دهک فقیر، از هر چهار خانوار سه خانوار هیچ شاغلی ندارند. در مقابل، در دهک هفتم، تعداد خانوارهای دارای دو شاغل یا بیشتر از تعداد خانوارهای بدون شاغل عضو بیشتر است. سرانجام در دهکهای نهم و دهم درآمدی - یعنی ۲۰ درصد ثروتمندترین خانوارها - بیش از نیمی از آنان دارای دو یا چند عضو شاغل اند و تعداد ناچیزی از آنان فاقد هر عضوی شاغل اند

برخی از خانوارهای فقیر توسط خویشاوندان مهاجرشان حمایت مالی می شوند، که منظم یا نامنظم پولی (معمولاً بخشی از دستمزدشان) را برای آنان می فرستند. در گذشته، سیستم انتظام یافته توسط آپارتاید برای کار مهاجران به این معنا بود که معیشت بسیاری از خانوارها در مناطق "روستایی" کم یا بیش از



طریق حواله های ارسالی کارگران مهاجر در معادن، مزارع یا مشاغل شهری تأمین می شد. با پایان آپارتاید این شکل از بازتوزیع خصوصی نیز پایان یافت. ضمناً با پایان سیاست "کنترل سرریز" (منظور از سرریز، روی آوردن مهاجران به شهرهاست و کنترل سرریز به معنای محدودیتهای مختلف برای اقامت در شهر) اسکان کارگران مهاجر در شهر آسانتر شد. امروزه - در حالی که بسیاری از ساکنان شهرها برخی از پیوندهایشان را با مناطق روستایی حفظ می کنند، و برخی قصد دارند زمانی در آینده به مناطق روستایی بازگردند - اعضای تعداد کمتری از خانوارها به روشهایی که در سراسر قرن بیستم رایج بودند، از هم جدا شده اند. اگرچه در حال حاضر شواهد داده کافی در دست نیست، اما به نظر می رسد که تعداد حواله های کارگران مهاجر برای خانواده هایشان کاهش یافته است.

تحقیقات نه تنها داده‌هایی را در باره بروز فقر و ارتباطات آن با دیگر ناهنجاریها به دست می‌دهند، بلکه همچنین می‌توانند چهره آن را در حیات انسانها ترسیم کنند. نمونه‌های واقعی زیر از خانواده‌های فقیر را که از اولین تحقیق سراسری درآمدها و هزینه‌ها در سال ۱۹۹۳ انجام شد، در نظر بگیرید: خانم "ب"، که در ایالت لیمپوپو زندگی می‌کرد، نمونه کلاسیکی از زنانی بود که معیشت اش به حواله های گاهگداری شوهرش وابسته بود. شوهر او کارگری بود که برای کار به مرکز صنعتی گائوتنگ مهاجرت کرده بود. خانم ب در زمان تحقیق، سال ۱۹۹۳، ۳۲ ساله بود. او پیشتر پنج بار باردار شده بود، اگرچه تنها سه نوزاد زنده متولد شده بودند. شوهرش در گائوتنگ کار می‌کرد و هر چند ماه یکبار مبلغ ناچیزی را به خانه می‌فرستاد. این تنها درآمد خانم ب بود. خانم ب می‌خواست کار کند، اما در جستجوی کار نبود، زیرا، چنان که می‌گفت، هیچ شغلی وجود نداشت (بنابراین او در تعریف بسط یافته "بیکار" بود اما در تعریف محدود، خیر). خانم ب و فرزندانش در یک خانه بلوک سیمانی ۲ اتاقه با سقف آهنی راه راه و کف گلی زندگی می‌کردند. آنها برق و اجاق برقی داشتند، اما نمی‌توانستند همیشه از این تسهیلات استفاده کنند. بنابراین آنها برای آشپزی از چوب و برای روشنایی از شمع استفاده می‌کردند. آنها توالت نداشتند و آب را از یک شیر آب عمومی در حدود یک چهارم مایل دورتر از خانه می‌آوردند.

آقا و خانم جی نیز در استان لیمپوپو زندگی می‌کردند. آنها به همراه دو پسر، یک عروس و دختر خردسال او در خانه ای آجرکاری گچ بری شده با سقف آهنی و دو کلبه با سقف کاهگلی اقامت داشتند. آنها توالت چاله ای داشتند، اما بدون شیر آب و برق. خانم جی دو بار در روز آب را از چاهی در دوردست خانه می‌آورد که هر بار رفت و برگشت یک ساعت طول می‌کشید. آقا و خانم جی سه بار در هفته، و هر بار پنج ساعت، صرف جمع آوری چوب می‌کردند. آنها رادیو داشتند. آقای جی ۶۷ سال داشت و مستمری سالمندی دریافت می‌کرد. این تنها درآمد خانواده بود. خانم جی برای دریافت مستمری سالمندی هنوز خیلی جوان بود. خانم جی به همراه عروسش، که تحصیلاتش را به دلیل حامله بودن در کلاس هشتم رها کرده بود، از کودک خردسال نگهداری می‌کرد. پسر بزرگتر خانم جی بیکار بود، اما به دلیل نبودن هر شغلی، به دنبال کار نبود. پسر کوچکتر هنوز به مدرسه می‌رفت. برای بسیاری از جوانان آفریقای جنوبی، ماندن در مدرسه می‌تواند تا حدی، به عنوان بدیل، پاسخی به بیکاری باشد. بنابراین نرخ بالای اشتغال به تحصیل در واقع پرده ساتری بر نرخ بالاتر بیکاری است.

اتحاد، اعتراض، اعتصاب، نبرد تا رهایی!

نابود باد استبداد و بی عدالتی!

کار، رفاه، آزادی!

مقصر کمبود نیروی کار ماهر کیست؟

صادق



حل مشکل آموزش به تنهایی به فرض متحقق شدن آن کمبود نیروی کار ماهر و نیمه ماهر را بر طرف نمی کند. کشور علاوه بر یک سیستم آموزشی کارآمد و علمی منطبق با نیازهای کشور نیاز به روابط عادلانه میان کارگر و کارفرما به نحوی که باعث آسایش و رفاه کارگر هم بشود دارد.

اصغر خسروشاهی نایب رئیس انجمن کارفرمایان قطعه ساز از کمبود نیروی کار ماهر و نیمه ماهر و نیاز صنایع قطعه سازی به کارگر ماهر فنی گله و شکایت کرده و از دولت خواسته است با آموزش فنی بیکاران نیاز صنعت قطعه سازی را تامین کند.

خسروشاهی در عین حال در نوشته‌ای که در ۱۹ اسفند در خبرگزاری ایلنا منتشر شد، از تعدیل نیرو در کارخانه های تولید کننده قطعات خودرو خبر داد و افزود برای اجرای افزایش تولید خودرو نیاز به نیروی کار ماهر و نیمه ماهر داریم.

از میان بیکاران بخودی خود درخواست خوبی است و منطقاً نباید مخالفتی با آن وجود داشته باشد. اما همه کمبود نیرو را نمی شود در آن خلاصه کرد. عوامل دیگری از جمله برخورد کارفرمایان با حقوق نیروی کار نیز در این کمبود نقش دارند.

نایب رئیس انجمن قطعه سازان در جایی از همین نوشته که به تعدیل نیرو در صنعت قطعه سازی اشاره کرد اما در مورد علت تعدیل نیرو یا در واقع اخراج آنهم در شرایطی که به گفته ایشان این صنعت با کمبود نیرو مواجه است چیزی نگفته است. ولی معنی و مفهوم آن برای ما ناشناخته نیست. تعدیل وسیله‌ای و حربه‌ای است که کارفرمایان مختارند هر وقت که میل شان کشید آنرا اعمال نمایند. آنها گاهی مواقعی پیش می آید که بخاطر نزدیک بینی مصلحت آینده خودشان را هم به همراه اخراج نیروی کار قربانی می کنند.

قبل از این گزارشات دیگری از کمبود نیروی ماهر در برخی صنایع منتشر شده بود که نشان از کمبود نیروی کار ماهر دارد.

اینکه دولت به وظیفه‌اش در تربیت نیروی کار عمل نکرده و نمی کند و حتی با سیاستهایی که در پیش گرفته آموزش ابتدایی را هم برای عده زیادی ناممکن کرده و بر تعداد کسانی که مجبور می شوند قبل از به پایان رساندن دبیرستان ترک تحصیل نمایند شک و شبهه‌ای وجود ندارد. آمارهای مربوطه هم گویای این



واقعیت تلخ هستند. مهمترین دلیل ترک تحصیل خصوصی و پولی شدن آموزش و سقوط مداوم سطح درآمد و دستمزدهاست که کارفرمایان و دولت هر دو کم و بیش در آن نقش داشته و دارند و از عواقب نا مطبوع آن مواجه بخش صنعت با کمبود نیروی ماهر است

آموزش حرفه و فن در اثر خصوصی سازی فزاینده بخش آموزش که صاحبان کارخانه های قطعه سازی هم بعید است با آن مخالفتی داشته باشند، برای مردم عادی دور از دسترس شده است. تعدادی موسسه ظاهرا دولتی نیز در حدی نیست که بتواند نیازهای واحدهای صنعتی به نیروی کار ماهر را حتی در شرایط رکود تولیدی کنونی برآورده نماید. بهمین دلیل است که آقای خسروشاهی از دولت می خواهد دوره های آموزش فنی حرفه ای برای رفع نیاز قطعه سازان را رایگان کند، اما نمی گوید هزینه زندگی افراد بزرگ سال تحت آموزش در دوران کارآموزی را چه کسی باید تقبل کند

وقتی که مردم عادی به علت نداشتن بنیه مالی کودکان شان را به جای مدرسه روانه بازار کار می کنند تا کمک حال معیشت شان باشد، طبعاً برای فرستادن فرزندان شان به کلاسهای حرفه و فن هم مشکل خواهند داشت

سیاست این دولت و دولتهای از احمدی نژاد به این سو بجای گسترش موسسات آموزش فنی حرفه ای با وجود نیاز شدیدی که به آن وجود داشته و دارد احیای روابط استاد شاگردی و طرح های نظیر استفاده رایگان از فارغ التحصیلان دانشگاهی در محل های کار بوده است که هیچ کدام نه پاسخگوی نیازهاست و نه از آن استقبال شده است

مردم با شهریه بالا فرزندان خود را به دانشگاه خصوصی آزاد فرستاده اند به امید اینکه بعد از اتمام تحصیل شغلی به آنان داده شود نه اینکه بعد از اتمام تحصیل بروند چند سال هم بیگاری کنند

با این همه حل مشکل آموزش به تنهایی به فرض متحقق شدن آن کمبود نیروی کار ماهر و نیمه ماهر را بر طرف نمی کند. کشور علاوه بر یک سیستم آموزشی کارآمد و علمی منطبق با نیازهای کشور نیاز به روابط عادلانه میان کارگر و کارفرما به نحوی که باعث آسایش و رفاه کارگرهم بشود دارد. هستند کارگران ماهری که به علت فشار های کارفرمایان، فرمانروایی بی قانونی در محیط های کار، دستمزدهای زیر خط فقر، عدم رعایت قوانین بهداشتی و ایمنی و فضای امنیتی حاکم بر محیط های کار ترجیح می دهند دنبال کارهایی مانند دلالتی و دستفروشی و مشاغلی که با تخصص آنها ربطی ندارد بروند و یا مهاجرت کنند اما تن به کار کردن در فضای حاکم بر واحدهای تولیدی ندهند

مناسبات کنونی حاکم بر روابط کار در ایران یک طرفه، بسیار ناعادلانه، استثمارگرانه، غیر انسانی و زورگویانه است و نمی تواند به این شکل ادامه پیدا کند. این واقعیتی است که نه دولت و نه کارفرمایان نمی خواهند آن را بپذیرند. نحوه برخورد دولت و کارفرمایان در بحث دستمزد و امتناع از پذیرش قوانین ناظر بر تعیین دستمزد تنها یک نمونه از رفتار زورگویانه آنهاست. اینکه انجمن کارفرمایی قطعه سازان از حق فعالیت اتحادیه ای و بیان نظرات خود آزاد است، اما ۵۰۰ هزار کارگر صنعت قطعه سازی از داشتن اتحادیه محروم کرده اند و رهبران تشکلهای کارگری و معلمان در زندان هستند نمونه دیگری است بر این واقعیت

ایجاد کار برای بیکاران وظیفه دولت است!

به بیکاران باید حقوق پرداخت شود و تحت پوشش تامین اجتماعی قرار داشته باشند!

کمیته های اعتصاب را در کارخانه ها و ادارات تشکیل دهیم!



انتظار دستمزد مناسب از شورای عالی کار توهم است!

صادق



در ایران همه چیز سه جانبه گرایی صوری است و ملزومات آن که اتحادیه های کارگری مستقل، حق اعتصاب و قراردادهای دسته جمعی کار هستند وجود خارجی ندارند و عملاً در بهترین حالت دو جانب بیشتر در شورای سه جانبه نقش ندارند. هم از این رو کارگران باید برای گرفتن دستمزد بهتر به اعتصاب و تظاهرات خیابانی روی بیاورند.

در حالی که کمتر از دو هفته به پایان سال باقی مانده تکلیف افزایش دستمزد سال آینده همچنان در ابهام قرار دارد.

کارفرمایان و دولت اصرار دارند مبنای افزایش دستمزدها ۲۰ درصد که به کارکنان دولت تعلق گرفت باشد، نمایندگان تشکلهای حکومتی می خواهند افزایش دستمزدها بر اساس قانون موجود که مبنای افزایش دستمزدها را تورم سالیانه و سبد هزینه های خانوار معین کرده ملاک قرار دهند. آنها می گویند سبد هزینه های خانوار در بهمن ماه امسال به ۱۷.۸ میلیون رسیده است و همین می باید اساس مذاکره قرارگیرد که البته هم این آمار کمتر از هزینه واقعی است و هم غیر ممکن است دولت و کارفرمایان با آن موافقت کنند.

سالهای گذشته هم آنها همین رویه را هنگام بحث دستمزد پیش گرفتند و حتی سال گذشته گفتند بر سر سبد هزینه ها در شورای عالی کار توافق کرده اند، اما در عمل میزان افزایش دستمزد کمتر از تورم و سبد هزینه ها تصویب شد و بخشی از آن هم در عمل اجرا نشد. امسال به نظر می رسد با در نظر داشت دولت تاچریسم مسلک رئیسی درصد افزایش دستمزد کمتر از همیشه باشد.

نمایندگان سازمانهای کار فرمایی که از حمایت بی دریغ دولت برخوردار هستند و همچنین نمایندگان دولت در شورای عالی کار امسال نیز حاضر به تمکین از قانون کار نیستند. سال گذشته آنها تا آنجا پیش رفتند که ۱۰۰ هزار تومان ناقابل افزایش کمک مسکن را هم به پشت گرمی دولت ندادند و در خیلی از کارخانه ها از پرداخت افزایش دستمزد مصوب در شورای عالی کار سر باز زدند. در شرکت های پیمانی و پتروشیمی ها، پر سود نیز کارفرمایان با زور و تهدید مصوبه دستمزد را بلا اجرا گذاشتند.



وقتی از افزایش دستمزد و قوانین مربوطه صحبت می کنیم در واقع قانون و ساز و کار قانونی به گونه‌ای است که نمایندگان کارگر نقشی در تصمیم‌گیری ندارند و حرف اول و آخر را دولت و کارفرمایان می زنند، چرا که آنها علاوه بر اینکه در منجمد کردن دستمزدها منافع مشترک دارند، دو سوم آرای شورای فرمایشی کار را در اختیار دارند و نمایندگان تشکل های کارگری دولتی و برکشیده خود آنهاست

بنا بر این به رغم تبلیغات و موش و گربه بازی های که هر سال با هم می کنند، در نهایت خروجی شورای عالی کار همان چیزی است که دولت و کارفرمایان می خواهند. هر وقت هم که زمینه را مساعد ببینند هر آنچه را که به مصلحت پذیرفته‌اند زیرش می زنند. یک نمونه آن افزایش ۱۰۰ هزار تومانی حق مسکن است که آنرا سال گذشته تصویب کردند ولی پرداخت نکردند

بنا بر این انتظار افزایش دستمزد حتی به اندازه تعیین شده در قانون کار توهمی بیش نیست و انتظار بیهوده‌ای است اگر بعد از ۴۰ سال تجربه ناکام هنوز کسی به آن دلخوش مانده باشد

سه جانبه گرایی مدلی برای تنظیم روابط کار بر اساس گفتگو و توافق بین سه نیروی نقش آفرین در بازار کار است که منشا اسکاندیناوی دارد. با این تفاوت که در این کشورها مذاکرت بین نمایندگان واقعی صورت می گیرد و ملزومات آن هم فراهم است. اما در ایران همه چیز سه جانبه گرایی صوری است و ملزومات آن که اتحادیه های کارگری مستقل، حق اعتصاب و قراردادهای دسته جمعی کار هستند وجود خارجی ندارد و عملاً در بهترین حالت دو جانب بیشتر در شورای سه جانبه نقشی ندارد. هم از این رو کارگران باید برای گرفتن دستمزد بهتر به اعتصاب و تظاهرات خیابانی روی بیاورند

وقتی قرارداد دسته جمعی امضا می شود، دیگر کسی نمی تواند از زیر بار تعهداتی که پذیرفته شانه خالی کند و مثلاً حق مسکن را ندهد و یا توافقات دیگر را اجرا نکند. در ایران هر سال افزایش دستمزد کمتر از نرخ تورم است. تشکلهای دولتی هم همیشه از میزان افزایش دستمزد ظاهراً اظهار ناراحتی می کنند ولی حتی برای یک بار هم که شده فراخوان به اعتصاب پیش یا پس از مذاکرات برای تحت فشار قرار دادن دولت و کارفرمایان نداده‌اند

زمانی که اتحادیه های کارگری به توافق نمی رسند تلاش می کنند از طریق فشار اعتصاب مطالبه شان را بخشا یا کلاً به کرسی بنشانند. برای همین است که همه بر اساس برآوردی که از قدرت همدیگر دارند تلاش می کنند با تفاهم به توافق برسند

یک فرق دیگر هم هست و آن این است که آمارها واقعی و به روز هستند و کسی نمی تواند مثل ایران آمارها را بنا به مصلحت و منافع اشخاص و دولت بالا و پایین کنند و جایی برای چانه زدن بر سر اندازه هزینه و تورم نیست

سطح دستمزدها نیز بواسطه افزایش همه ساله دستمزدها بر اساس نرخ واقعی تورم باعث جا ماندن همه ساله دستمزدها از رشد قیمتها نشده است

عوامل دیگر هم در چند و چون تعیین دستمزدها مثل رشد اقتصادی، نرخ بیکاری و چپ و راست بودن دولتهای حاکم نقش دارند. در ایران همه این عوامل منفی هستند و هر یک به سهم خود در دستمزد و سطح رفاه اثر منفی دارند



مرگ ۹ کارگر در اتاقک‌های کارگری در کمتر از یک ماه/ سرمایه‌داران قصر می‌سازند، جان کارگران قربانی نایلون و یونولیت می‌شود
مرگ ۹ کارگر - کارگر بزرگسال و کودک- در عرض ۲۳ روز در اتاقک‌های کارگری، نشان از بی‌توجهی آشکار به جان‌های عزیز زحمتکشانی دارد که برای سرمایه‌داران برج‌ها به آسمان می‌رسانند و پول روی پول می‌گذارند؛ گویا نهادی متولی سکونت‌گاه‌های موقت فرودستان نیست



تجمع اعتراضی کارگران بخش دولتی به افزایش ناچیز دستمزد مقابل شورای نگهبان
در پی تلاش دوباره دولت برای خارج کردن کارگران شاغل در بخش دولتی از شمول مذاکرات مزدی در شورای عالی کار که به کاهش افزایش دستمزد آنان منجر می‌شود شماری از کارگران معترض در مقابل دفتر شورای نگهبان تجمع و خواستار لغو تصمیم دولت شدند. گفتنی است کارگران نسبت به افزایش ۲۰ درصدی دستمزد در شرایط تورم ۵۰ درصدی اعتراض دارند و می‌خواهند مبنای افزایش دستمزد شان مانند سایر کارگران در شورای عالی کار تعیین شود

سال گذشته نیز اعتراض گسترده آنان موجب شد دولت تصمیم غیر قانونی خود را لغو و بجای ۱۰ درصد ۳۷.۵ درصد دستمزد های معترضین را که در شورای عالی کار تصویب شده بود اضافه نماید



دستمزد پرستاران ؛

سبد خالی خانوار و سفره‌هایی روز به روز کوچکتر

لطفا برای بازتاب صدای پرستاران و کادر درمان این مطلب را باز نشر کنید

در حالی که بر اساس اعلام رسمی منابع حکومتی در سال ۱۴۰۱ تورم حدود ۴۷ درصد است و تورم ماهانه دریافتی پرستاران در ایران ۱۰ الی ۱۲ میلیون [پرستار#](#) به عدد ۵۱.۳ درصد رسیده، به گفته دبیرکل خانه تومانی در ماه است.



اعتصاب کارگران فصلی شرکت نیشکر هفت‌تپه

بنابر خبر منتشرشده، امروز شنبه ۲۰ اسفندماه ۱۴۰۱، جمعی از کارگران فصلی شرکت نیشکر هفت‌تپه در اعتراض به عدم تحقق مطالباتشان دست از کار کشیدند و در محوطه شرکت تجمع کردند. اتحادیه آزاد کارگران ایران



رضا شهابی آزاد باید گردد

رضا شهابی، کارگر زندانی و عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد، بیش از ۳۰۰ روز است که توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده است. رضا شهابی در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۱ با هجوم ماموران امنیتی در منزلش دستگیر شد. وی بیش از سه ماه برای تحمیل سناریویی ساختگی در بازداشتگاههای ۲۰۹ و ۲۴۱ در انفرادی و تحت بازجویی نگهداری شد.

رضا شهابی در اعتراض به پرونده سازی کاذب و رفتارهای توهین آمیز در بازجویی های طولانی به مدت ۴۲ روز دست به اعتصاب غذا زد.

فشار حبس در سلول های انفرادی و بازجویی ها باعث تشدید دردهای گردن و کتف این کارگر زندانی شد، که البته همگی حاصل بازداشتها و ضرب و شتم های گذشته هستند. با این وجود، در دوران بازداشت در بند امنیتی هیچ درمانی برای رضا شهابی صورت نگرفت.

بعد از انتقال به بند ۴ اوین و پیگیری های وکیل و خانواده، رضا شهابی برای پیگیری وضعیت بیماری گردن و کمر در چند نوبت به درمانگاه بیمارستان «امام خمینی» اعزام شد. بنا به تشخیص پزشک متخصص معالج، دیسک مهره های ۴ و ۵ پاره شده و بایستی تخلیه شود. همچنین دیسک مهره های ۲ و ۳ هم به علت تحت فشار قرار گرفتن احتمال پاره شدنشان وجود دارد. به دلیل این شرایط پزشک معالج برای وی دستور عمل اورژانسی صادر نمود.

علیرغم دستور پزشک مبنی بر عمل اورژانسی، و انجام همه مراحل پزشکی در بیمارستان «امام خمینی»، مقامات زندان و امنیتی از طریق پزشکی قانونی همه این مراحل را به بیمارستان «رسول اکرم» ارجاع داده و این روند را دوباره تکرار کرده اند و در نتیجه وضعیت جدی سلامت این کارگر زندانی را به خطر انداخته اند.

جرم رضا شهابی تلاش برای دفاع از مطالبات همکاران در شرکت واحد و دیگر کارگران می باشد. سندیکای ما، با تلاشها و هزینه های سنگین بسیاری از همکارانمان از جمله رضا شهابی، برای پیگیری مطالباتمان با



وجود وضعیت سرکوبگرانه، بعنوان اولین تشکل علنی و مستقل کارگری از دهه شصت به این طرف، در سال ۱۳۸۴ بازگشایی شد. جرمی که از نظر کارفرما، و مقامات امنیتی و قضایی نابخشودنی است، چرا که ما کارگران برای احقاق حقوقمان فقط به نیروی خودمان متکی بوده‌ایم و به هیچ جناحی در داخل قدرت حاکم و یا بیرون از قدرت وابسته نبوده‌ایم.

طی این سالها انواع و اقسام اتهامات به رضا شهبابی و دیگر کارگران سندیکایی زده شده است. از «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی» تا «تبلیغ علیه نظام» و یا «تشویش اذهان عمومی»، «ایجاد تشکل غیرقانونی»، «تجمع غیرقانونی»، «اعتصاب غیرقانونی».... در این سالها صدها بار بسیاری از اعضای سندیکا احضار، تهدید، اخراج، ضرب و شتم و بازداشت و زندان شده اند. جرمانگاری دیدار دوستانه با دو فعال شناخته شده سندیکاهای کارگری فرانسه، در اردیبهشت ماه سال جاری در تهران، که ارتباطی متعارف میان فعالین تشکل های مستقل صنفی و سندیکایی بین المللی با یکدیگر است، از جمله تلاشهای اخیر حاکمیت برای متهم کردن کارگران سندیکایی و معلمان حق طلب و فعالین مستقل کارگری، از طریق پرونده سازبهای کاذب و سناریوسازیهای نخ نما و شکست خورده بود.

این چه امنیتی و برای چه کسانی است که با تلاش کارگران برای پیگیری مطالباتشان به خطر می افتد؟ اگر کارگران و نمایندگانشان از جمله رضا شهبابی، از طریق پرونده سپیدار ۲ و ۳ تعاونی مسکن شرکت واحد، درخواست مسکن مناسب داشته باشند و یا به اختلاس در تعاونی های مسکن اعتراض کنند اقدام علیه امنیت ملی محسوب می شود، اما مافیای نظامی-امنیتی مدیران سابق شرکت واحد که میلیاردها تومان اعتبار و آورده های رانندگان و کارگران شرکت واحد و سرمایه تعاونی مسکن شرکت واحد را غارت کرده اند، آزادند و تحت حمایت

تعداد بازداشتها و مدت حبسهای رضا شهبابی خود گزارش جداگانه ای را می طلبد. در طی این سالها نه فقط به سلامتی شهبابی ضربات جدی و جبران ناپذیری وارد شده بلکه خانواده او نیز بشدت تحت فشار بوده اند و لحظه ای امنیت و آرامش نداشته اند.

اذیت و آزار رضا شهبابی و خانواده اش باید پایان یابد. رضا شهبابی باید فوری به بیمارستانی جهت معالجات اساسی انتقال یابد و بدون قید و شرط آزاد گردد.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط رضا شهبابی و دیگر اعضای زندانی سندیکا، حسن سعیدی و داود رضوی، و همچنین کلیه فعالین کارگری و معلمی زندانی و زندانیان سیاسی است.

چاره کارگران و زحمت کشان وحدت و تشکیلات سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

۱۹ اسفند ۱۴۰۱

***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**

sabosob@gmail.com

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را می توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>